

نهضت‌های ملی ایران

(۴۴)

قیام مسلمانان ساری

مسلمانان ساری هنگامی که از گذشته شدن سرخاستان سردار بزرگ مازیار و برادر سرخاستان شهریار در سرحدگران و رود حیان به جبال شروین و حرکت او بسوی ساری خبر یافتند، با توجه به نارضائی که ازمازیار داشتند علم طغیان برافراشتند و بر مهربستانی پسر شهریز که عامل مازیار در ساری بود شوریدند ولی عامل مازیار از دست شورشگران گریخت و جان خود را نجات داد. مردم در زندان شهر را باز کردند و همه زندانیان را آزاد ساختند در همین هنگام حیان بن جبلة نیز از راه رسید و وارد شهر ساری گردید.

سازش کوهیار با حیان بن جبلة بر ضد مازیار

خبر شکست و کشته شدن سرخاستان در سرحدگران و سازش قارون با حیان بن جبلة در سرحد قومس و قیام مردم شهر ساری و ورود حیان به این شهر یکی پس از دیگری مازیار را در ناراحتی و اندوه فرو برده بود که خبر بسیار مشوم سازش برادرش کوهیار با لشکریان دشمن به او رسید و با وصول این خبر آخرین و بزرگترین ضربه روحی به او وارد آمد و شکست قطعی خود را با آنهمه اطمینان بچشم دید، واقعه خیانت کوهیار به مازیار یکی از وقایع شگفت انگیز تاریخ است که بمنظور کسب مال و حب مقام به وقوع پیوسته است، نوشته‌اند وقتی که کوهیار از آمدن حیان به شهر

ساری آگاه شد محمد پسر موسی پسر حفص حاکم سابق دشتهای طبرستان را که در آن موقع زندانی بود آزاد کرد و با تفاق احمد پسر صقیر که یکی از بزرگان و سرشناسان ساری بود بعنوان نماینده و ضامن خود نزد حیان فرستاد و گفت چنانچه کوهستان پدر و اجدادش به او واگذار شود وی حاضر است مازیار را دستگیر نموده و به حیان تسلیم کند، محمد بن موسی و احمد بن صقیر پیغام کوهیار را به حیان رسانیدند و قرار ملاقات جهت طریقه انجام پیمان مورد بحث گذاشته شد، در این بین پسر صقیر که بر حسب اتفاق از حیان بن جبله آزرده شده بود نامه‌ای به کوهیار نوشت که وای بر تو چرا در کار خود خطا میکنی و با وجود شخصی مثل حسن پسر حسین عموی امیر عبدالله پسر طاهر در طبرستان با حیان که بنده‌ای بیش نیست عهد می‌بندی و با این کار از قدر خویش می‌کاهی بی‌تردید چون حسن عموی عبدالله بن طاهر از کار تو آگاه شود که خود را رها کرده و تسلیم بنده‌ای از بندگان او شده‌ای بر تو کینه‌ور خواهد شد، کوهیار در پاسخ نامه احمد بن صقیر نوشت که در آغاز کار اشتباه کرده و با حیان پیمان بسته‌ام که پس فردا نزد او بروم، اگر خلاف کنم بیم آن دارم که بجنگ من برخیزد اگر با او کارزار کنم و از لشکریان او بکشم و خون میان ما روان شود دشمنی سخت خواهد شد و این کاری که بخواهش و تمنا ترتیب داده بودم از میان خواهد رفت، احمد به او نوشت که چون روز وعده برسد یکی از خویشان خود را نزد او گسیل دار و به او بنویس که بسبب عارضه کسالتی از حرکت معذورم و سه روز است که مشغول معالجه می‌باشم، اگر بهبودی یافتم چه بهتر و رنه در تخت روان نشسته خدمت خواهم رسید و ما از آن طرف حیان را و امیداریم که عذر ترا بپذیرد و در این مدت خود به تدبیر کار مشغول خواهیم بود.

آنگاه احمد پسر صقیر و محمد پسر موسی نامه‌ای به حسن عموی عبدالله بن

طاهر که در آن وقت در لشکرگاه خویش در شهر تمیشه بود نوشتند که سوار شده نزد ما بیا تا مازیار و کوهستان طبرستان را بتو تسلیم داریم ، هیچگونه درنگ در این کار روا مدار ورنه کار از دست تو خواهد رفت ، و نامه را بدست شاذان پسر فضل دادند و باو گفتند که در رفتن شتاب کن ، همینکه نامه به حسن رسید دردم فرمان حرکت صادر کرده خود نیز سوار شد و راه سه روزه را در یک شب پیمود و به ساری وارد شد، و صبح روز بعد که روز وعده حیان با کوهیار بود به خرم آباد رسید حیان همینکه بانگ کوس حسن را شنید سوار شد یک فرسنگ به پیشباز رفت، حسن به حیان گفت اینجا چه میکنی ؟ چرا جبال شروین را که فتح کرده ای رها کرده باینجا آمده ای ؟ آیا بیم آن نداری که مردم در غیاب تو شورش نموده هرچه رشتدای پنبه کنند ، زود به - کوهستان برگرد و در نگهداری نقاط متصرفه کوشا باش . حیان گفت من خود عازم بازگشتن بودم و میخواهم بار و بنه خویش را بار کرده آنگاه فرمان حرکت افراد را صادر کنم .

حسن گفت هم اکنون تو حرکت کن من بار و بنه و مردان ترا دنبال روانه خواهم کرد ، حیان ناگزیر برای افتاد و بسوی ساری رفت در همین موقع نامدای از عبدالله بن طاهر حاکم مشرق ایران به او رسید که در لبوره لشکر فرود آورد ، لبوره از کوههای و نداد هر مزد و از همه جاهای آن کوهستان محکمتر بود و قسمتی از اموال مازیار در آنجا نهاده شده بود و عبدالله به حیان نوشته بود که قارن هرچه اموال از آن کوهستان خواهد برد مانع مشو ، وقارن نیز از اندوخته ها و ذخائر مازیار در لبوره و اسباندره و هرچه از اموال سرخاستان که در برج سلطان بود همه را بتصرف آورد .

ملاقات حسن عمومی عبدالله طاهر با کوهیار برادر مازیار

پس از ورود حسن عمومی عبدالله بن طاهر به خرم آباد محمد پسر موسی و احمد

پسر صقیر پیش اورفتند و در مورد انجام تعهد کوهیار نهانی با یکدیگر صحبت کردند «حسن آنان را مورد محبت قرارداد و پاداش نیک عطا نمود پس بنا به صلاح دید محمد ابن موسی و احمد بن صقیر حسن نامه محبت آمیزی به کوهیار نوشت و او را به خرم آباد خواند، کوهیار پس از دریافت نامه حسن به خرم آباد رفت و مورد اکرام حسن واقع شد و پس از مذاکرات لازم قراردادی با حسن منعقد نمود که بموجب آن کوهیار متعهد شد برادر خود مازیار را در روز معین و محل مشخصی تسلیم سربازان حسن عموی عبدالله بن طاهر نماید و حسن نیز از طرف عبدالله بن طاهر حاکم مشرق ایران متعهد گردید که در ازای این خدمت حکومت سرزمین پدران وی را در طبرستان به کوهیار محول دارد.

کوهیار در طمع حکومت طبرستان

نوشته اند (۱) در روزهایی که کوهیار در خرم آباد بود نامه‌ای از طرف حسن پسر قارون برادر دیگر مازیار که در لشکر محمد پسر ابراهیم پسر مصعب که معتمد او را با گروهی از عراق به جنگ مازیار گسیل داشته بود بسر میبرد به کوهیار رسید «حسن برادر کوهیار در این نامه از طرف محمد پسر ابراهیم همه گونه وعده مساعدت به کوهیار داده و اضافه کرده بود که معتمد خلیفه عباسی همه خواهشهای او را خواهد پذیرفت بشرط آنکه وی مازیار را به محمد بن ابراهیم تسلیم کند» کوهیار در جواب نامه برادر خود حسن نیز همان قول و قرارهایی که به حسن عموی عبدالله بن طاهر داده بود تکرار کرد و سرزمین پدران خود را در ازای این کار خواستار گردید.

بطور کلی طمع کوهیار این بود که تمامی جبال طبرستان که در سالهای قبل تحت تسلط پدر و اجداد او بود بطور دائم از آن او شود «و همه این تلاشها را برای

(۱) کتاب مازیار تألیف مجتبی مینوی و مرحوم صادق هدایت صفحه ۶۲.

نیل باین مقصود میکرد « معاهدین کوهیار نیز هر کدام جداگانه ضمانت کردند که آرزوی او را برآورند و آن اراضی را باو واگذارند و هرگز متعرض حکومت وی در آن دیار نشوند . حسن عموی عبدالله طاهر سندی در این باب بامضاء عبدالله طاهر حاکم مشرق ایران برای کوهیار فرستاد و محمد پسر ابراهیم از طرف خلیفه تقبل انجام مطلب مورد علاقه کوهیار را نمود .

به ترتیبی که گفته شد بعد از آنکه حسن عموی عبدالله طاهر به وعده کوهیار مطمئن گردید گروهی از لشکریان خود را برای جنگ با (دری) یار وفادار مازیارو مشغول داشتن اوروانه مرو کرد و بقیه را به یکی از سرداران خویش سپرد و خود در انتظار فرا رسیدن روزی که کوهیار برای تسلیم نمودن مازیار تعیین کرده بود نشست ضمناً پیمان نامه‌ای را که از کوهیار گرفته بود پیش عبدالله بن طاهر به خراسان فرستاد و عبدالله هم آن را به سامره نزد خلیفه معتصم ارسال داشت .

ناسپاسی و خیانت دیگر

همانطور که گفته شد عمده لشکر مازیار زیر نظر سردار دلاوروی بنام دری قرار داشت در محلی که مرو گفته میشد موضع گرفته بود « وقتی که شنید لشکر اعزامی از سامره به سردار محمد بن ابراهیم از راه دماوند بطرف رویان پیش می‌آید » برادر خود بزرگ‌نسنب را به‌راهی محمد و جعفر پسران رستم کلاری و جمعی از مردان مرزها و اهل رویان بآن سو گسیل داشت که از ورود لشکر دشمن جلوگیری کنند نوشته‌اند که حسن برادر مازیار که جزء یاران محمد بن ابراهیم بود و در لشکر او بسر میبرد بوسیله مکاتبه محمد و جعفر پسران رستم کلاری را که از رؤسای لشکر در محسوب میشدند با خود همراه ساخته و موافقت آن دو را برای همکاری باعمال خلیفه و قیام برضد مازیار جلب کرده بود ، بهمین سبب پس از آنکه سپاه بزرگ‌نسنب با

لشکر محمد بن ابراهیم زورپوش دو پسر رستم و مردم دو مرز و اهل رویان بر
برزگشنسب برادر دری سردار مازیار شوریدند و او را دستگیر کردند و سپس راهنمایی
سپاه محمد بن ابراهیم را برعهده گرفتند و باتفاق آنان بسوی نشیمنگاه دری
رهسپارگردیدند .

ابراز شهامت و شهادت کم نظیر دری سردار نام آور مازیار

دری سردار رشید و دلاور مازیار یکی از چهره‌های بسیار نادر صحنه تاریخ
مبارزات ملی ایرانیان برضد بیگانگان تازی محسوب میشود که جان خود را با کمال
شهامت و سربلندی در راه میهن فدا کرده است .

متأسفانه نام این وطن پرست فداکار و از خود گذشته ایرانی آنطور که باید مورد
توجه ایرانیان میهن پرست قرار نگرفته و از بی باکی و علو طبع و رشادت کم نظیری که
این فرزند نام آوروطن در برابر دشمنان دیرین ایرانیان یعنی تازیان نشان داد تحسین
شایسته‌ای بعمل نیامده است ، بی تردید درجه اهمیت فداکاربهای وی در راه وطن از
مازیار بیشتر میباشد زیرا مازیار برای حفظ حکومت و قدرت خود تحت لوای اندیشه
احیاء آئین کهن ایرانیان مبارزه میکرد و هنگامی که دستگیر شد میخواست با پرداخت
مال بسیار خلیفه از کشتنش درگذرد (۱) ولی دری تنها برای رهائی وطن از چنگال
دژخیمان تازی و اعاده استقلال میهن بمباره پرداخته بود و عاقبت نیز جان خود را با
رشادتی کم نظیر در این راه فدا کرد و نام خویش را در اوراق زرین تاریخ جنبش‌های
ملی ایران به نیکی ثبت و جاویدان ساخت کاری که دری در موقع مرگ در مقابل دشمن
انجام داد نظیر همان کاری بود که بابک دلاور بزرگ آذربایجان در موقع کشته شدن

درمقابل معتمم خلیفه عباسی انجام داد .

این سردار دلاور شهرت و معروفیت بابک و مازیار را در تاریخ جنبشهای ملی ایران بدست نیاورده است ولی حق بر آنست که دری را بعد از بابک درخشان ترین چهره تاریخی ایران در این دوره محسوب داریم شرح مبارزات ملی دری دلاور بی- نظیر طبرستان را چنین ثبت کرده اند :

بطوریکه نوشتیم محمد و جعفر پسران رستم کلاری راهنمایی لشکر محمد بن ابراهیم را بعده گرفته و آنان را بسوی توقفگاه دری پیش راندند دری وقتیکه از خیانت محمد و جعفر و پیروی اهالی رویان و دو مرز از لشکر تازیان و دستگیری برادر خود برزگشنسپ آگاه شد بسیار غمگین گشت .

در همین موقع یاران و اطرافیان دری نیز پس از آگاهی به واقعه مذکور بر جان خود بیمناک شدند و بیشتر آنان از گرد این سردار باشپامت و دلاور پراکنده گردیدند، دری برای مقابله با سپاه دشمن کس نزد مردم دیلم فرستاد و از ایشان یاری طلبید و مردم دیلم چهار هزار نفر از مردان جنگی خود را یاری دری اعزام داشتند .

دری افراد مذکور را ترغیب و تشویق زیاد نمود و از ساز و برگ جنگ هر چه کم داشتند بآنان داد «و چون ماندن در مرو را صلاح ندانست کلیه احوال خویش را بارکرد و خود نیز سوار شد و ظاهراً بعنوان جنگ با محمد بن ابراهیم سر لشکر اعزامی خلیفه معتمم و رها کردن برادر خود از چنگال وی حرکت کرد .

قصد دری بر این بود که بدون آگاهی دشمن بسرزمین دیلم داخل شود و سپس با پشت گرمی از دیلمیان در برابر محمد بن ابراهیم ایستادگی نماید «در اجرای این منظور دری با اتفاق یاران خود بسوی سرزمین دیلم تاخت ولی در بین راه در تنگنایی بین کوه و دریا و جنگل که متصل بسرزمین دیلم بود بالشگریان محمد بن ابراهیم برخورد

کرد و جنگ بین آنان در گرفت» .

دری مردی دلیر و پهلوان بود و يك تنه بر لشگریان محمد حمله میبرد تا ایشان را اندکی از پیش راه خود دور میکرد بدون اینکه آهنگ گریز داشته باشد بطرف جنگل میراند و قصد آن داشت که خویشان را به جنگل اندازد .

دری همچنان با لشگری که در برابرش بود نبرد میکرد ولی ناگهان متوجه شد سپاهی که حسن عموی عبدالله بن طاهر از خرم آباد فرستاده بود از پشت باو هجوم آوردند و در میان دولشگر گرفتار شده است .

بیشتر کسان دری در این معرکه کشته شدند ولی خود او مردانه میکوشید و جنگ میکرد که مردی از کسان محمد بن ابراهیم بنام فند بن حاجبه با وی روبرو شد و با او بجنگ پرداخت «عاقبت دری که از جنگ و گریز دلیرانه و بی درپی چند ساعته خسته شده بود مغلوب گردید و فند او را دستگیر کرده نزد محمد بن ابراهیم برد .

» پس از دستگیری دری یاران وی رو بفرار نهادند و تازیان اسلحه و اموال

آنان را که در حین فرار بجای گذاشته بودند تصاحب کردند .

محمد بن ابراهیم فرمانده لشکر معتصم ابتدا دستور داد بزرگنسیپ برادر دری را در مجلسی حاضر کرده و سر او را از تن جدا کردند « سپس خود دری را پیش آورده نخست يك دستش را از بازو و بعد يك پایش را از زانو و باز دست دیگر و پای دیگرش را بهمان ترتیب جدا کردند .

نوشته اند در تمام آن مدت با آنهمه مصائب درد آفرین و جان گزا هیچگونه آثار ترس و سستی در سیمای پرابهت این بزرگ مرد دلاور ایرانی مشاهده نشد و درد ورنج طاقت فرسا و غیر قابل تحمل مذکور را با کمال رشادت و شهامت بر خود هموار ساخت و دم نزد، و دشمنان او از فرود آوردن آنهمد رنج و مصائب بر سر او منتظر عجز و لابه وی

بودند ولی با کمال تعجب حتی کوچکترین جزعی از او نشنیدند « ناگزیر در اعماق دل خود باو آفرین گفتند .

«پس آنگاه محمد بن ابراهیم در مقابل چشمان حیرت زده سپاهیان خود دستور داد سر این رادمرد وطن پرست را از تن جدا کردند و آنرا بخراسان نزد عبدالله بن طاهر فرستادند «یاران و پیروان وفادار دری را نیز در زنجیر کرده به سامره بردند .

«پس از این واقعه محمد بن ابراهیم به امید انجام وعده ای که کوهیار برادر مازیار مبنی بردستگیری و تسلیم مازیار باو داده بود بسوی آمل و هرمزد آباد روانه گردید .

(ناتمام)

غزل

دردید غنچه گریبان ز حسرت بدنش	صبا چو در چمن آورد بوی پیرهنش
ولی نیافت پی بوسه راه بردهنش	خیال سر زده آورد در کنار منش
که از تصور عقل آفتی رسد به تنش	لطفات تن او ناورم بیاد مباد
بالا گفت که خاطر شکفت در چمنش	ز آب و رنگ عذارش نسیم صبح مگر
بپل بهشت برین را بسنبل و سمنش	هر ابراست تماشای زلف و عارض او
دلی که دید بعمری شکنجه شکنش	چرا شکفته نباشد ز تاب طره او
قیامت است چو از تن بر او فتد کفنش	بیش قامت آنکس که جان سپرد بحشر
نمودد ایم بتحقیق امتحان تنش	بزیر جامه ز روح روان لطیف تراست
خطا نموده مماثل بنافه ختنش	بچین زلف تو دل بر خطا نرفت ولیک
دلش قرار بجائی کجاست تا وطنش	صفی سفر زد و عالم نمود و خود نگرفت

(صفی علیشاه)